

معمای هسته‌ای اسرائیل

Evron Yair, Israel's Nuclear Dilemma. (London: Routledge, 1994)

دستیابی به فن آوری و ساخت سلاح‌های هسته‌ای و تلاش برای برقراری موازنه با رژیم صهیونیستی به ویژه پس از جنگ‌های متعدد و شکست‌های مکرر اعراب از اسرائیل به آرزویی برای رهبران سیاسی کشورهای منطقه خاورمیانه تبدیل شده است. هر اس از تفوق هسته‌ای اسرائیل، پخش شایعاتی منی بر تملک بیش از ۲۰۰ کلاهک اتمی، و افشای اسرار دستیابی رژیم صهیونیستی به فن آوری تهیه و تولید اورانیوم غنی شده و بمب اتمی در اواسط دهه ۸۰ و از همه مهمتر حمله آشکار به تأسیسات هسته‌ای «اوزیراک» عراق در ۱۹۸۱، بر نگرانی‌های عمیق کشورهای منطقه افزوده است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و خاتمه یافتن دوران جنگ سرد، دو مانع مؤثری را که نقش عمده‌ای در کنترل و منع گسترش سلاح‌های غیر متعارف در منطقه داشتند، از میان برداشته است. اوضاع جدید و تمایل کشورهای خاورمیانه به باز گرداندن موازنه قوا در منطقه با تکیه بر دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای، احتمال آغاز دور جدیدی از نظامی‌گرایی و رشد مجدد مسابقه تسلیحاتی در منطقه را افزون کرده است. در دور جدید، محور مسابقه تسلیحاتی، نه سلاح‌های متعارف - که منطقه از آن انباشته شده است - بلکه سلاح‌های هسته‌ای خواهد بود.

درباره نظامی گری و تلاشهای اسرائیل برای حفظ سلطه خود بر کشورهای منطقه تاکنون کتابها و مقاله‌های زیادی به رشته تحریر درآمده است. کتاب «معمای هسته‌ای اسرائیل» نوشته «یائیر عورون» استاد روابط بین‌الملل دانشگاه تل‌آویو، در زمره کتابهای قابل توجهی است که تاکنون در این موضوع ارائه شده است. دلیل دیگری که به این کتاب اهمیت بیشتری بخشیده، مشارکت نویسنده در «طرح تحقیقاتی جامع مطالعات امنیتی» برای دولت اسرائیل است. چنانکه محتوای کتاب نشان می‌دهد، نویسنده صرفاً منظر یک محقق بیطرف به موضوع نگرسته و گاه همانند یک سیاستمدار، به قضیه تفوق هسته‌ای اسرائیل می‌نگرد و به مقامهای نظامی و امنیتی اسرائیل توصیه‌هایی در این زمینه ارائه می‌کند. مهمترین توصیه وی، برانگیختن جامعه جهانی برای جلوگیری از رشد مجدد مسابقه تسلیحاتی و اعمال قاطعانه پیمان منع گسترش و تکثیر سلاحهای هسته‌ای در منطقه است. راهنمای وی در ارائه این پیشنهاد، علاوه بر دغدغه‌های یک محقق دانشگاهی از شروع مجدد مسابقه تسلیحاتی، از نگرانیهای یک سیاستمدار در مورد به خطر افتادن تفوق قطعی اسرائیل بر کشورهای منطقه، حکایت می‌کند.

کتاب «معمای هسته‌ای اسرائیل»، اگر چه در اواخر دهه هشتاد نوشته شده اما در پی فروپاشی نظام کمونیستی و خاتمه دوران جنگ سرد، مورد بازبینی و تجدیدنظر نویسنده قرار گرفته و نهایتاً در سال ۱۹۹۴ توسط انتشارات معتبر Routledge به بازار نشر، ارائه شده است. کتاب یک مقدمه و ۷ فصل دارد. تنوع مقالات و کتابهای مورد استفاده، کثرت یادداشتهای و ارجاعات، از تلاش وافر نویسنده برای جمع‌آوری مطالب مورد نظر حکایت می‌کند. در این قسمت نخست به بررسی اجمالی موضوعات ارائه شده در کتاب طی فصلهای مختلف می‌پردازیم و در بخش بعدی به نقد و ارزیابی این اثر خواهیم پرداخت.

چنانکه در مقدمه ذکر شد، موضوع اساسی کتاب حاضر، وضعیت هسته‌ای اسرائیل و واکنش اعراب در مقابل تفوق اتمی این کشور است. اضافه شدن موضوع جدید به منازعه

طولانی اعراب و اسرائیل و نقشی که سلاح‌های هسته‌ای در تنظیم یا برهم زدن وضعیت کنونی منطقه می‌تواند ایفا کنند، در فصل اول مورد بحث و بررسی نویسنده قرار گرفته است. در این فصل، نویسنده با ذکر مفهوم بازدارندگی، به تأثیرات مثبت و بازدارنده این سلاح در حفظ موازنه و برقراری صلح اشاره می‌کند. در مقدمه این فصل، نخست نویسنده به دلیل اهمیت موضوع، از ذکر سابقه مباحث امنیتی و استراتژیک در سطوح عالی که منجر به گرایش اسرائیل به اتخاذ سیاست بازدارندگی اتمی شده است، تعمد طفره می‌رود و دلایل آن را ملاحظات امنیتی ذکر می‌کند. اگر چه بحث اصلی کتاب وضعیت مبهم و مرموز اتمی اسرائیل است، اما نویسنده در این فصل به طور مبسوط به سابقه فعالیت سایر کشورها مانند مصر، لیبی، عراق، ایران و پاکستان در این زمینه اشاره می‌کند. در این فصل به راهبردهای مختلف رهبران اسرائیلی در زمینه لزوم دسترسی به سلاح‌های هسته‌ای، به عنوان عاملی برای حفظ برتری اسرائیل و تضمین آن پس از جنگ‌های شش روزه استناد می‌کند و موشه دایان وزیر دفاع وقت را مؤثرترین فرد در اتخاذ این راهبرد معرفی می‌کند. در ادامه، نویسنده واکنش اعراب به برتری اتمی اسرائیل را متفروق، توانائی‌های مالی و سیاسی آنان برای دستیابی به فن‌آوری هسته‌ای را اندک و بازتاب هسته‌ای شدن اسرائیل در مقایسه با موضوع اشغال فلسطین را در مطبوعات عرب، ناچیز ارزیابی می‌کند و می‌افزاید: برای برخی کشورهای عرب در دهه هفتاد یک نگرانی هسته‌ای دیگر نیز پایه عرصه وجود می‌گذاشت: ایران.

مباحث تئوریک که پایه و مبنای بحث کتاب است، در فصل دوم جای گرفته است. نویسنده که خود استاد روابط بین‌الملل است تئوری بازدارندگی را از میان تئوری‌های مختلف، برای تشریح استراتژی هسته‌ای اسرائیل، مناسب‌ترین می‌داند. وی در ابتدا، تعریفی پیراسته از بازدارندگی ارائه می‌کند و سپس ضمن اشاره به دلایل اتخاذ این سیاست توسط رهبران یهودی، توضیحات مفصلی که مبتنی بر مصاحبه‌های مختلف وی

با سیاستمداران و مقامهای نظامی و امنیتی اسرائیل است در این مورد ارائه می‌کند. وی در ادامه با ذکر ناکارآمدی سیاست بازدارندگی متعارف طی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ که منجر به بروز دو جنگ عمده و پاره‌ای در گیریه‌های کوچک دیگر میان اعراب و اسرائیل شد از نیازمندی امنیتی اسرائیل به کاربست سیاست «بازدارندگی هسته‌ای» یاد می‌کند. نویسنده با اشاره به استراتژی کلان نظامی اسرائیل در برخورد با همسایگانش که توسط «ایگال یادین» یکی از فرماندهان نظامی بلندپایه به رشته تحریر درآمده و در آن به چهار اصل عدم شروع جنگ توسط اسرائیل، زدن ضربه دوم قاطع به دشمن، کشاندن جنگ به سرزمینهای اعراب و کوتاه کردن زمان جنگ، اشاره شده، می‌افزاید وقوع سه جنگ طی دو دهه اگر چه با تفوق اسرائیل به پایان رسید، اما تمام مقامات صهیونیستی را متقاعد کرد که بازدارندگی متعارف، کارساز نیست. آسیب‌پذیری شدید، محاصره توسط کشورهای متخاصم عرب، هویت دینی و نژادی متفاوت با همسایگان و از همه مهمتر دست‌نشاندهی و دفاع نیابتی از منافع غرب نتوانسته بود، کابوس نامنی را از اسرائیلیان دور کند. این قول را این که «دشمن مکرر از ما شکست خورده و دیگر از شکست نظامی هراس ندارد، به همین دلیل ضروری است راهبرد بازدارندگی خود را تغییر دهیم و تأسیسات هسته‌ای خود را تکمیل کنیم، با این هدف که، نه تنها دشمن را شکست دهیم بلکه قاطعانه او را وادار به تسلیم کنیم.» علل تغییر استراتژی اسرائیل به بازدارندگی هسته‌ای را به خوبی تشریح می‌کند. در ادامه این فصل با ذکر جانبدارانه علل وقوع جنگ‌های مختلف ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، «عورون» از راهبرد انفعالی مصر - به عنوان مهمترین دشمن - در مقابله با سیاستهای نظامی اسرائیل سخن به میان می‌آورد و پذیرش صلح توسط این دشمن بزرگ اسرائیل را، مهمترین دلیل توفیق سیاست بازدارندگی اتمی برمی‌شمارد.

«عورون» در فصل سوم با برشمردن ۸ خصوصیت برای بازیگران صحنه خاورمیانه، معتقد است که با وجود این ویژگی‌ها، منطقه خاورمیانه همواره دچار تنش و تشنج خواهد

بود: مداخله مؤثر قدرتهای خارجی، روی کار آمدن رژیم‌های نظامی، مسابقه تسلیحاتی، وجود دولتهای بی ثبات و ناپایدار، رقابت و درگیری قدرتهای درون منطقه برای تفوق بر سایرین، توزیع پراکنده قدرت بین برخی کشورها، خشونت‌های درون سیستمی، فرایند صلح خاورمیانه و به ویژه اشغال فلسطین.

وی سپس ۴ عامل ساختاری، تاریخی، تکنولوژیکی و ماهیت رژیم‌های حاکم در خاورمیانه برای امکان دستیابی به سلاحهای هسته‌ای را ذکر می‌کند و نتیجه می‌گیرد که اسرائیل، منحصر تنها کشوری است که از منظر غرب می‌تواند در میان سایر کشورهای منطقه واجد سلاح اتمی شود. وی با توجه به حاکمیت فضای جنگ سرد طی سه دهه بر روابط دو ابرقدرت، اسرائیل را تنها برنده قطعی این زمان طلایی (به ویژه پس از صلح با مصر) محسوب می‌کند و اعراب را با توجه به سابقه پیش گفته، بازندگان واقعی برمی‌شمارد. وی با ذکر اصل مهم توانایی در زدن «ضربه دوم»، با توجه به سوابق تاریخی و شواهد موجود معتقد است که اعراب در زمینه سلاحهای متعارف چنین توانی را تا حدودی داشته‌اند (به عنوان مثال متذکر می‌شود که اسرائیل در برد موشکی اغلب کشورهای خاورمیانه قرار دارد) و علت دوام نسبی بازدارندگی متعارف را طی دو دهه ۵۰ و ۶۰ توازن نسبی قسوا (به سود اسرائیل) می‌داند. اما با رویکرد جدید اتمی اسرائیل، کشورهای عرب (حتی به صورت متحد) از چنین توانی برای زدن ضربه دوم برخوردار نیستند و این معنای واقعی بازدارندگی است. هیچ یک از کشورها، جسارت حمله مجدد را به دلیل هزینه‌های هنگفت چنین حمله‌ای و عدم توانایی در ارائه پاسخ مناسب نخواهند داشت. «عورون» در عین حال به تلاشهای اعراب برای دستیابی به فن‌آوری اتمی اشاره می‌کند و شقوق مختلف آن را به عنوان تهدیداتی احتمالی علیه اسرائیل چنین برمی‌شمارد:

۱- برخی کشورهای عربی به قدرت اتمی دست یابند، اما با یکدیگر برای مقابله با

اسرائیل ائتلاف نکنند.

۲- ائتلاف برخی کشورهای اتمی شده با دیگر کشورهای عرب.

۳- هم پیمانی دو کشور مهم عرب که از توانایی هسته‌ای برخوردار شده‌اند.

وی در پایان این فصل با توجه به شواهد مختلف، امکان وقوع چنین ائتلافی را نامحتمل می‌شمارد، اگر چه همواره به رهبران اسرائیل این هشدار را می‌دهد که چندان به گذشته اعتماد نکنند و به این نظریه که چنین ائتلافی در آینده نیز به طور قطع ناممکن است، اطمینان نداشته باشند.

نگرانیه‌های جامعه جهانی و واکنش آنان درباره اتمی شدن خاورمیانه، موضوع بحث فصل چهارم کتاب است. «عورون» با اشاره به پایان نظام دو قطبی و آغاز دور جدیدی که در آن آمریکا جایگاه و نقش مؤثری در تحولات جهانی یافته است به سیاستهای کنترلی این کشور در مورد عدم تکثیر سلاحهای هسته‌ای در خاورمیانه می‌پردازد. در ادامه، وی با ذکر تاریخچه‌ای از دخالت‌های دو ابرقدرت شوروی و آمریکا در مسائل خاورمیانه، توافق ضمنی آنها را مبنی بر عدم تکثیر سلاحهای اتمی در منطقه یادآور می‌شود و می‌افزاید وحشت منقابل از بحرانهای ناشی از گسترش سلاحهای اتمی، رهبران هر دو ابرقدرت را قانع کرده بود که از تکثیر بحران غیر قابل کنترل در مناطق به شدت آسیب پذیر همچون خاورمیانه بپرهیزند. «عورون» تلاشهای فراوان رهبران اسرائیلی برای عقد قرارداد نظامی همه جانبه (همانند آنچه که اعضای ناتو از آن برخوردارند) با آمریکا و عدم رغبت آمریکا به این موضوع را متذکر می‌شود و می‌افزاید: رهبران اسرائیل که خود را از سوی اعراب در محاصره می‌دیدند و کوشش‌های آنان برای اخذ تضمین‌های قطعی در مورد حفظ امنیت اسرائیل به جایی نرسیده بود، از اواسط سال ۱۹۶۹ اجازه بازدید سالانه ناظران آمریکایی از نیروگاه هسته‌ای «دیمونا» را لغو کردند و همزمان بر تلاشهای خود برای دستیابی به فن آوری هسته‌ای (به ویژه از طریق فرانسه) ادامه دادند. آنها با سرسختی تمام، فشارهای موجود برای پیوستن به پیمان منع گسترش سلاحهای هسته‌ای (NPT) را نادیده گرفتند.

نویسنده همزمان به تلاشهای پنهان عراق برای دستیابی به فن آوری هسته‌ای از طریق شوروی اشاره می‌کند و این اقدام را واکنش شوروی به کوشش‌های مستمر دو متحد منطقه‌ای بلوک غرب (ایران و اسرائیل) برای دستیابی به فن آوری هسته‌ای قلمداد می‌کند. در خاتمه این فصل، نویسنده بحث مفصلی درباره مشکلات تکثیر سلاحهای هسته‌ای و لزوم مقابله جدی با این پدیده در دوران پس از جنگ عراق علیه ایران و فروپاشی رژیم کمونیستی ارائه می‌کند. وی در خاتمه به این نتیجه دست می‌یابد که زمان برای اتخاذ سیاست آشکار و علنی درباره امکانات هسته‌ای اسرائیل فرارسیده است.

«مدیریت خاورمیانه هسته‌ای» عنوان فصل پنجم کتاب است. نویسنده که پیشتر با زمینه چینی لازم، کشورهای عرب منطقه را در شرف اتمی شدن تصویر کرده، در این فصل آن را مفروض می‌گیرد و لذا در صدد تهیه دستورالعملی برای مواجهه با آینده این منطقه اتمی شده برمی‌آید. در این فصل، نویسنده از کسوت یک محقق دانشگاهی خارج شده و به شکل یک تئوریسین امنیتی نظامی درمی‌آید و راههای مختلف مقابله با وضعیت مبهم و خطرناک هسته‌ای شدن کشورهای منطقه را به رهبران اسرائیل گوشزد می‌کند. وی با اشاره به اینکه اتمی شدن کشورهای منطقه نه تنها به حفظ موازنه کمک نمی‌کند، بلکه توازن کنونی را به شکل وحشتناکی برهم می‌زند، به چهار گزینه برای خروج از بحران احتمالی آینده اشاره می‌کند.

۱- ایجاد ترتیبات سیاسی جدید در منطقه بین اسرائیل و دیگر همسایگانش از طریق کاهش مستمر درگیری و تبدیل آن به مذاکره و گفت و گو و دستیابی به روشی برای حل و فصل مسالمت‌آمیز منازعات.

۲- نقش مؤثر قدرتهای ذی نفوذ فرا منطقه‌ای در مسائل سیاسی و نظامی کشورهای منطقه و جلوگیری از تشدید بحران.

۳- بازبینی نقش و قدرت نیروی نظامی متعارف در چارچوب روابط بین کشورهای

منطقه.

۴- آرایش قدرتهای هسته‌ای و توازن قوا مبتنی بر آن.

تمام فصل پنجم به بررسی گزینه‌های فوق‌اختصاص یافته است. به دلیل آن که نویسنده به محور اول تعلق خاطر بیشتری دارد، تمام فصل پنجم را نیز به بحث و بررسی درباره گزینه اول - که به گمان نویسنده بهترین راه حل خروج از بحران است - منحصر کرده است. نویسنده سپس این بحث را پیش می‌کشد که کشورهای دیگر به ویژه آمریکا، روسیه و اروپا چگونه در راه حل معضل اتمی شدن خاورمیانه می‌توانند دخالت کنند. وی بحث را با ذکر ناکارآمدی روسیه و عدم کفایت اروپا برای دخالت مستقیم در حل این معضل، بدانجا می‌کشاند که سایر کشورها - به ویژه روسیه - برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات آمریکا در منطقه خاورمیانه چاره‌ای جز همکاری نزدیک‌تر با این کشور ندارند و ایالات متحده از توانایی و ظرفیت فوق‌العاده‌ای برای حل بحران برخوردار است. علاوه بر این عموم کشورهای منطقه، کمابیش تحت تأثیر سیاستهای این کشور و بهره‌مند از کمکهای ارسالی از سوی واشنگتن هستند. پرواضح است که تأکید بر نقش آمریکا و لزوم مداخله جدی، به دلیل جانبداری قطعی این کشور از تفوق همه جانبه اسرائیل بر کشورهای منطقه صورت می‌گیرد. فصل ششم به بعد هسته‌ای بحران و جنگ خلیج فارس اختصاص دارد. «عورون» در ابتدای این فصل در مقدمه‌ای کوتاه به ذکر موقعیت هسته‌ای عراق و تواناییهای بالقوه و بالفعل اتمی این کشور در آغاز دهه هشتاد، ماجرای حمله اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای اوزیراک در ۱۹۸۱، خاتمه جنگ ۸ ساله عراق با ایران و احیای پروژه‌های اتمی، آغاز همکاری عراق و طرح «گفت و گوی بازدارنده» با اسرائیل در ۱۹۹۰ می‌پردازد. وی از جاه‌طلبی و بلندپروازی مقامهای عراقی برای دستیابی به فن‌آوری پیشرفته سلاحهای کشتار جمعی (اتمی، شیمیایی) تصویری کلی ارائه می‌کند و علت‌العلل شروع جنگ خلیج فارس را «توهم قدرت» عراق برمی‌شمارد. وی بحث را

«بسیار دقیق و با ذکر جزئیات فوق‌العاده‌ای از امکانات تولید اورانیوم غنی شده، دستگاه‌های مجهز سانتریفیوژ - که توسط عراق از کشورهای اروپایی (آلمان) خریداری شده بود - و مشارکت کارشناسان ژاپنی و فرانسوی در طرح‌های هسته‌ای عراق و تلاش وافر این کشور برای دستیابی همزمان به فن‌آوری تولید سلاح‌های اتمی همپای سلاح‌های شیمیایی، ادامه می‌دهد. نویسنده، گزارش مفصلی از دلایل نگرانی عمیق اسرائیل - علیرغم ضعف عراق در جنگ با ایران و فرسایش توان نظامی هر دو کشور - از اهداف عراق به ویژه پس از پایان جنگ با ایران ارائه می‌کند. وی به عنوان تهدید صریح عراق، مشخصاً از اظهارات صدام در سخنرانی عمومی، در اول آوریل ۱۹۹۰ یاد می‌کند که طی آن اسرائیل را تهدید کرده بود «اگر به صنایع و کارخانه‌های عراق حمله کند، نیمی از اسرائیل را به آتش خواهد کشید»، نویسنده به مذاکرات دو جانبه اما بی‌حاصل اسرائیل با عراق طی سالهای ۱۹۸۹ تا اوایل ۱۹۹۱ اشاره و ادعا می‌کند که طی آن طرفین، برای پرهیز از رخدادهای ناگوار، نوعی موازنه میان خود را پذیرفته بودند. وی معتقد است که همین احساس، سبب شد تا عراق در اشغال کویت، از عواقب ناخوشایند آن اندیشه نکند و به پشت‌گرمی زرادخانه سلاح‌های شیمیایی و فن‌آوری هسته‌ای - که گامی بیش تا تولید بمب اتمی نداشت - منطقه را به کام جنگ فرو برد. نویسنده بحث را با این سؤال به پایان می‌برد که با وجود چنین رهبران و چنان آرزوهایی (رقابت شدید بر سر رهبری منطقه، تفوق بالاقل موازنه اتمی با اسرائیل و...) به آینده امن و بدون درگیری خاورمیانه می‌توان امیدوار بود؟

مهمترین و طولانی‌ترین فصل کتاب حاضر، که به نوعی جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از مباحث نیز می‌باشد، فصل هفتم آن با عنوان «بدیل‌های راهبردی اسرائیل» است. عورون در این فصل، ضمن بیان ربط وثیق اتخاذ یک راهبرد نظامی بازمینه‌های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی هر کشور، معتقد است، اسرائیل به دلیل توانایی‌های مختلف در هر سه

عرصه، امکان عملی ساختن هر دو راهبرد نظامی متعارف و هسته‌ای را دارد. به عبارت دیگر به دلیل محدودیتهای عملی استفاده از سلاح هسته‌ای در منازعات، این کشور چاره‌ای جز بهینه‌سازی ساختار نظامی و کاربست نیروی نظامی متعارف در درگیریهای احتمالی با اعراب ندارد. از سوی دیگر، به دلیل فقدان سلاح هسته‌ای نزد اعراب، زرادخانه اتمی اسرائیل به رهبران این کشور قدرت چانه‌زنی بیشتر در مواجهه با اعراب می‌بخشد و سایر کشورهای اواادار به تمکین در مقابل اسرائیل خواهد کرد. افزون بر این، جنگ خلیج فارس، دو هشدار جدی برای اسرائیل داشت و رهبران این کشور را متقاعد کرد که اتخاذ همزمان این دو استراتژی است که می‌تواند تفوق اسرائیل را حفظ کند. این دو هشدار، نقش سلاحهای متعارف (موشکهای اسکاد که اغلب کشورهای عرب بدان مجهزند و می‌توانند نقاطی را داخل اراضی اشغالی هدف قرار دهند) و قریب‌الوقوع بودن دستیابی برخی کشورهای عرب به فن‌آوری و سلاح هسته‌ای بود. بر این همه باید هراس عمومی از گسترش تسلیحات شیمیایی در منطقه را نیز افزود. بخش عمده‌ای از این فصل به ارزیابی کمی و کیفی توانائی‌های متعارف و غیرمتعارف کشورهای مهم منطقه اختصاص دارد که نویسنده به خوبی بند از بند و تار از پود وضعیت نظامی کشورهای منطقه گشوده است. عورون ضمن جمع‌بندی مباحث پیشین، به راهبردهای ممکنه که در پیش روی اسرائیل، برای کنترل اوضاع خاورمیانه وجود دارد اشاره می‌کند. در همه موارد، وی کوشش می‌کند تا با ارائه طرحهای مناسب، به دوام برتری اسرائیل کمک کند. نویسنده حفظ برتری نظامی متعارف، بسط و گسترش توان عملیاتی تاکتیکی (سلاحهای اتمی با دامنه تخریب اندک) و استراتژیکی (سلاحهای اتمی با دامنه تخریب گسترده) و ممانعت از تکثیر سلاحهای هسته‌ای در خاورمیانه و جلوگیری از دستیابی کشورهای منطقه به فن‌آوری هسته‌ای «به هر قیمت» را به رهبران این کشور توصیه می‌کند. البته وی از ذکر این نکته غافل نیست که موارد فوق برای حفظ امنیت اسرائیل کفایت نمی‌کند و این کشور

همپای بسط سلطه استراتژیک خود بر منطقه، می‌بایست روابط اقتصادی و سیاسی خود را با کشورهای پیرامونی اعراب و از آن مهمتر کشورهای عرب همسایه بسط دهد. از نظر نویسندگان، انعقاد قراردادهای بازرگانی، مشارکت در اقتصاد سیاسی منطقه، وارد شدن در شبکه اقتصادی کشورهای عرب و برقراری پیوند عمیق میان روابط تجاری با علایق سیاسی به حفظ و دوام سلطه اسرائیل کمک می‌کند.

آنچه ذکر شد، گزارشی بسیار موجز از کتاب چهارصد صفحه‌ای «معمای هسته‌ای اسرائیل» بود. در این کتاب، نویسندگان با تمرکز بر موضوع فن‌آوری و سلاح هسته‌ای اسرائیل و نقش آن در تحولات گذشته و آینده خاورمیانه، توصیه‌هایی نیز به زامداران این کشور برای دوام سلطه بر منطقه کرده است. کتاب با توجه به گستردگی و تنوع منابع و مراجع مورد استفاده، مصاحبه نویسندگان با مقامهای سیاسی و نظامی برجسته اسرائیل و از همه مهمتر دسترسی به اطلاعات دقیق و جزئیات موضوع مورد بحث، کتابی خواندنی و قابل استفاده است. شاید کمتر اطلاعاتی از این قبیل را بتوان در سایر کتابها و منابع دیگر جست و جو کرد. اما در همین حال در کتاب موارد عذیده‌ای وجود دارد که خواننده به وضوح شاهد خروج نویسندگان از مرز تحقیق و ورود آن به عرصه ارزشیابیهای جانبدارانه است. نویسندگان برای توجیه قدرت اتمی اسرائیل و علل دستیابی این کشور به فن‌آوری هسته‌ای، با ارائه آمار و اطلاعات، از توان نظامی اعراب چهره‌ای مبالغه‌آمیز به تصویر می‌کشند. گویی از خاطر برده است که در بخش‌های مختلف کتاب از ناتوانی ساختاری، فقدان زیرساخت‌های لازم، نبود دانش فنی متناسب و از همه مهمتر عدم اولویت دستیابی به سلاح هسته‌ای برای اعراب سخن به میان آورده است.

بزرگ‌نمایی وضعیت تکثیر سلاحهای هسته‌ای در خاورمیانه، بخشی دیگر از مسئولیتی است که نویسندگان در بخشهای مختلف کتاب بر عهده گرفته است. عورون از توان هسته‌ای لیبی، عراق، جمهوری اسلامی ایران و مصر با مبالغه زیاد یاد می‌کند. به طور

مشخص، به تلاش‌های بی‌وقفه عراق برای دستیابی به سلاح اتمی برای مقابله با ایران و اسرائیل اشاره می‌کند و با ارائه چهره حق به جانب، بمباران تأسیسات هسته‌ای اوزیراک عراق را حق قطعی اسرائیل تلقی می‌کند و معتقد است که این اقدام اسرائیل، برای خدمت به صلح و حفظ امنیت جهانی صورت گرفت! اما در مورد توانایی‌های اتمی سایر کشورهای عرب تنها به ذکر کلیات اکتفا می‌کند و از دلایل رویکرد این کشورها سخنی به میان نمی‌آورد.

نویسنده در فصل اول و دوم به گونه‌ای نیازمندی اسرائیل برای دستیابی به سلاح هسته‌ای را به تصویر می‌کشد که گویا تمامی کشورهای همسایه به طرفه‌العینی با این رژیم دشمن شده و کشورهای دیگر به خاک اسرائیل تجاوز کرده و اتباع این کشور را آواره کرده‌اند! اما از ذکر این واقعیت طفره می‌رود که رژیم اشغالگر و غاصب فلسطین، برای ادامه حیات خود و استمرار اشغالگری چاره‌ای جز پناه بردن به قدرت اتمی نداشته و در این راه از حمایت‌های بی‌دریغ آمریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان بهره‌ها جسته است. در حقیقت، سلاح اتمی برای رهبران اسرائیل تضمینی قاطع برای دوام اشغالگری و توسعه سرزمینی بوده است. اغراق در نیازمندی اسرائیل به امنیت در پناه سلاح‌های اتمی از دیگر معضلات کتاب است. کشوری که طی ۵ جنگ پیاپی با مجموعه کشورهای عرب توانسته است با قدرت نظامی متعارف، اعراب را به طور مکرر شکست دهد، چه نیازی به «سلاح اتمی» برای حفظ و برتری موقعیت خود دارد؟ اگر این کشور حتی در یک جنگ نیز شکست می‌خورد، نویسنده می‌توانست حرص و ولع رهبران اسرائیل را در دستیابی به سلاح اتمی توجیه کند. اما گویی نویسنده افق گسترده‌تری را برای بحث انتخاب کرده و فرض اساسی خود را به لزوم اتمی شدن اسرائیل اختصاص داده است. ظاهر بازدارندگی، پوشش علمی مناسبی برای سلطه جویی و برتری طلبی رهبران اسرائیل مهیا کرده است.

در این کتاب، هشدار جدی به اعراب نیز نهفته است. توان اعراب در زدن ضربه اول،

با توجه به آنچه که در کتاب ذکر شده، از حدود متعارف فراتر نمی‌رود. حال آن که توانایی اسرائیل برای زدن ضربه اول و ضربه دوم، «اتمی» است و تأثیر قاطع، و بسیار وحشتناکی در تعیین سرنوشت هر نوع درگیری با اسرائیل دارد. این کتاب در نهایت می‌کوشد تا این گمان را از ذهن اعراب بزدايد که بتوانند اصل توازن قوا را در معادلات خود با اسرائیل به کار برند و یا در صدد دستیابی به وضعیتی معادل با اسرائیل باشند. کتاب یک پیام قاطع دیگر هم دارد. اسرائیل تنها قدرت اتمی است و از هیچ کوششی برای ممانعت دیگران در دستیابی به این فن‌آوری کوتاهی نمی‌کند. حتی اگر به بهای جنگ یا تهاجم مستقیم نظامی و مباران تأسیسات هسته‌ای صلح‌آمیز خاورمیانه و محکومیت در انظار جهانیان باشد، برتری مطلق اسرائیل باید حفظ شود.

بدون شک شروع کننده مسابقه تسلیحاتی در منطقه، اسرائیل بوده است. اگر چه به نظر می‌رسد که این کشور در شرایط فعلی مسابقه را برده است، اما این موضوع سبب نشده است دیگران از ادامه مسابقه بازمانند. سیر صعودی هزینه‌های نظامی اسرائیل طی چهار دهه گذشته سبب شده است تا دیگر کشورها نیز از هزینه‌های اساسی که می‌توانست در راه توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشورها به کار رود، کاسته و به هزینه‌های بی‌فایده نظامی بیافزایند. نویسنده در سرتاسر کتاب خود از هزینه‌های مستقیم و غیرمستقیمی که این بازی خطرناک برای کشورهای منطقه به بار آورده است سخنی نمی‌گوید.

از پس تلاشهایی که «عورون» برای غیراتمی کردن خاورمیانه انجام می‌دهد، نه دغدغه خاطر یک محقق دانشگاهی از توسعه و تکثیر سلاحهای کشتار جمعی در منطقه، بلکه نگرانیهای یک مقام رسمی کاملاً هویدا است. به همین ترتیب در کوشش‌های دمکراتیک! برای ممانعت از تکثیر سلاحهای هسته‌ای و تمایل رهبران اسرائیل برای جلوگیری از دستیابی دیگران به فن‌آوری هسته‌ای، نه تنها اثری از دلسوزی این مقام‌ها در مورد حقوق و امنیت شهروندان خاورمیانه‌ای و حفظ صلح و امنیت جهانی وجود ندارد، بلکه

عمده دغدغه خاطر آنها پیدا شدن رقیب و بر هم خوردن نظام بازدارندگی کنونی است. ذکر دقیق جزئیات نقل و انتقال فن آوری هسته‌ای از کشورهای اروپایی به برخی کشورهای منطقه، ارائه آمار و اطلاعات مفصل از میزان اورانیوم غنی خریداری شده توسط عراق از آلمان، فرانسه و روسیه، ذکر تفصیلی جزئیات خسارات وارد آمده بر تأسیسات هسته‌ای عراق در بمباران سال ۱۹۸۱ و اینکه حدود ۱۲/۳ کیلوگرم اورانیوم ۹۳ درصد غنی شده از هجوم هواپیماهای اسرائیلی مصون مانده و اطلاعاتی دیگر از این قبیل را نمی‌توان از لابلای کتابها و روزنامه‌ها و مصاحبه‌ها به دست آورد. به نظر می‌رسد در تهیه این آمار، نویسندگان به مطالب محرمانه نیز دسترسی داشته و از آن در تکمیل تحقیقات خود بهره جسته است. این موضوع از منظر تکمیل تحقیقات اهمیت می‌یابد، اما همزمان این شائبه را ایجاد می‌کند که نوشته اثری سفارشی و تلاشی عالمانه برای توجیه برتری اسرائیل و برانگیختن غریبان (به ویژه آمریکایی‌ها) برای حفظ این تفوق بوده باشد.

جواد شعرباف

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی